**مـحـفـل شـمـاره اول**

**محفل با نمایش لیست و تصاویر تعدادی از جانباختگان آغاز گردید. سپس گردانندۀ محفل به سخنرانی افتتاحیه پرداخت و بعد از آن یکایک سخنرانان را به حاضرین در محفل معرفی کرد و در اخیر با یک صحبت مختصر ختم محفل را اعلام نمود.**

**سخنرانی افتتاحیه توسط گردانندۀ محفل**

**سـلامت گـرمی دلهاسـت ای دوســـت پـیامــت مــژدۀ زیــبــاسـت ای دوسـت**

**فـــرســتـادی پــیــام و مـــا نـبـودیـــم درود و احـتـرام از مـاسـت ای دوسـت**

**درود مــــا بــــه آن یــــار گـــرامــــی کـه قـلـبش پهـنـۀ دریاســت ای دوست**

**به آن "اخگر " که گرمای حضورش شکسـت موسـم سـرمـاست ای دوست**

**سـلام مــا بـه " فـانـوس فــــروزان"** **که مشعل در دل شب هاست ای دوست**

**" شـمـامـه "افـتـخــار تـک تـک مــا وقـار سخـرۀ " بـابـا "سـت ای دوست**

**"شمیم "خـوشـگـوار "بوستان "ات چو عطر لاله روح افزاست ای دوسـت**

**حضار نهایت گرامی، مهمانان عزیز و حاضرین در تالار!**

**نخست از همه مقدم یکایک شما عزیزان را در مراسم یادبود جانباختگان آزادی و برابری را خیرمقدم گفته و آرزومندیم تا آخر محفل ما را همراهی نمایید.**

**مردم زحمتکش افغانستان کشتار بیرحمانه فرزندان شان را توسط سازمان استخباراتی رژیم دست نشانده سالهای 1357 و 1358 به شدت محکوم میکنند. بدین مناسبت محفل ویژه یادبود جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور را تدارک دیدیم تا بتوانیم صدای در گلو خفتۀ هزاران انسان مظلوم و ستمدیده این دیار را با نوای هرچه رساتر و فراتر به گوش جهانیان برسانیم.**

**بیایید درد جانکاه نبودن پیش قراولان دنیای نوین آزادی و برابری، همچون استاد اکرم یاری، استاد عبدالاله رستاخیز، پویا، مجید، سرمد و صدها کادر برجسته جنبش چپ و هزاران مبارز جانباختۀ جنبش چپ را با تداوم راه سرخ و انسانی آنان، متحدانه به انرژی مبارزاتی تبدیل نماییم.**

 **بدین اساس، از تمامی شما عزیزان تقاضامندیم تا به احترام خون شهدای گلگون کفن افغانستان که شجاعانه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و انواع انحرافات ایدئولوژیک – سیاسی رزمیدند و درین راه جان های شیرین شان را قربانی کردند، به پا خاسته و یک دقیقه سکوت اختیار کنیم.**

**با تشکر !**

**سکوت سرد را بشکن، نه با اشک و نه با شیون بسان شعله بایـد شـد کـه تسلیمت شـود آهــن
اگـر خوابی، اگـر خاموش وگر حرفی نمی گویی چه چشـم انتظار از کس، چـه سود از ناسزا گفتن؟
بپاخیز و بپا خیزان تمام درد مندان را حساب درد هایت را نمـا با این جهـان روشــن
بسان موج طوفانی، بسان شعله ها سرکش سلاح رزم در دستان، لباس رزم کن بـر تـن
هدف والاست همسنگر، حصول و کسب آزادی برای کـسب آزادی نـترس از مردن و کشتن
ستم نابود کی گردد فـقـط با کـشتن ظالم ولی نابود میگردد سـتم با ریشه کن کردن
بله ای دختر میهن، بله همراه، همسنگر نظام پول و سرمایه بود با خلق ها دشمن
برای درد و غمهایت دیگر درمان نمی یابی هدف ما را فقط باید نظام ظلم برچیدن
سکوت سرد را بشکن، نه با اشک و نه با شیون بسان شعله باید شد که تسلیمت شود آهن**

**مـتـن بـخـوانـش گـرفـتـه شـده تـوسـط آقـای "ی"**

**چند سال پیش در سرزمین ما زنگ آزادی به صدا در آمد. این زنگها را کی می نوازد؟ آدمهای از جان گذشته، وجدانهای بیدار و پرتلاش و فداکار و مسئول که زندگی را در بستر آرام نمی جویند. توقف و سکون را مرگ می پندارند و زندگی را در حرکت می جویند.**

**اکرم یاری و دوستان شهید شان از همین مردانی بودند که به جاودانگی و ابدیت پیوستند. آنها ندای راستین ملت خود هستند. خوبترین سیمایی که از این شهیدان راه آزادی به ما رسیده است؛ آنها بنیانگذاران مکتب توده های زحمتکش و فداکار بودند. کمتر کسی مثل او توانست چنین بر دلها و روانها حکمروائی کند. با وجود سالهای بیشماری که از جانبازی تلخ او گذتشه است هرجا که شورست و عشق و هرجا که خشم است و عصیان و ستیز او هست. تا توانست از اندیشه و قلم خویشتن دفاع کرد. عزم جزم این قهرمان زمان به مبارزه در راه محرومان، او را به شهادت رساند. مرگ او حماسه است. او چکامه های اندیشه و هنر را تسخیر کرد و بسیار به سادگی زیست. با مردم صمیمی بود و در هم آمیخته و نخستین رفیق و آموزگار او رنج و اندوه دیگران بود. اکرم یاری در طوفانی از اندوه و اوقیانوسی از رنج پرورش یافت. او هیچگاه برای منافع فردی مبارزه و تلاش ننمود و با طبقه خود متحد و وفادار ماند. در برابر بیداد و استبداد ایستاد و سکوت نکرد. هیچگاه تن به تسلیم نداد و مانند بسیاری از انقلابی نماها با نوشتن چند شعار و مقاله و چند تا سخنرانی کار خود را انجام یافته تلقی نکرد و به مردم افاده و فضل نفروخت و هیچ وقت نگفت که ما چنان بودیم و چنان کردیم. اکرم یاری مبارز پرشور و با وجدان بود. او با عشقی که به مردم و مبارزه و انقلاب آزادیبخش داشت همۀ روزها و شب های زندگی خویش را با مبارزه و پیکار سپری کرد. همیشه مدافع حقیقت و آزادی و برابری و عدالت اجتماعی بود. ذره ذره وجود او در سراسر وطن ما پراگنده است. مزدوران سوسیال امپریالیزم روز، آنهائی که برای ادامه حکومت خویش بر اساس سیاستهای جابرانه خود اقدام به کارهای غیر انسانی کردند، مرد بزرگ رفیق اکرم یاری را که چون خورشید می درخشید به خاموشی کشاندند تا برای رسیدن به اهداف پلید خود از ظلمت سوء استفاده کنند، اما کاروان انقلاب رهاییبخش به منزل میرسد.**

**زندگی و حیات ملت بستگی کامل به وجود مردان راه آزادی، از جان گذشته، مبارز، فداکار و پرتلاش دارد. این افراد گنجینه های معنوی جامعۀ ما هستند و چراغ راه ملت و خورشید فروزان که با روشنی خویش به تاریکی و ظلمت و دیکتاتوری خاتمه میدهند و با خون خود گلستان آزادی را آبیاری می کنند، قدم در میدان مبارزه گذاشته اند و تا پای جان ایستادگی میکنند.**

**عمر شب به پایان آمده است، مردم بیدار شده اند و دیگر فریب دغلکاران و نیرنگ بازان را نمی خورند. وقتی نو نطفه می بندد و از بطن کهن سر بر می آورد، کهنه که تجربه دارد نمیخواهد به آسانی حضور نو را بپذیرد؛ لجاجت میکند و مقاومت و ایستادگی و سرسختی نشان میدهد، به رنگ ها و نیرنگ ها متوصل میگردد تا مگر بتواند چند روزی بیشتر به زندگی خویش ادامه دهد. اما این مسیر ممکن نیست و این قانون بسیار ساده دیالکتیک است که باید نو جای کهنه را بگیرد.**

**در اتحاد دهقانان و کارگران است که انقلاب راستین به پیروزی میرسد. امروز رودها به راه افتاده اند، سرود میخوانند، سرود آزادی و سرود یگانگی و اتحاد را، سرود رسیدن به افق های روشن زندگی را. آدمهایی انقلابی، از جان گذشته، فدائی و پیشتاز اند که توقف را نمی شناسند و شاید آنرا ننگ میدانند و دلبستۀ حرکت، رفتن و پویائی اند. آنها شوق رسیدن به دریا را در سر دارند و با هرچه دشواری و ناهمواری هست به مبارزه و ستیز بر میخیزند. زنده باد روح آزاد مردانی که در راه آزادی افغانستان عزیز در قربانگاه وطن قربانی شده اند.**

**شــعــلـۀ جـاویـــد**

**ای رهـگـــذر درنـگ کـــن ایـنـجـا و یــاد کــن زان آتـشـی کـه در دل خـاک آشـیـان گـرفـت**

**او خـون خـویش بـر سـر پیمـان خویش ریخت جان داد و رادمردی ازین مرگ جـان گـرفت**

**پنداشت خصم، با خس و خاشاک و ظلم و جور هـمـواره مـی تــوان رۀ سـیـل دمـان گـرفــت**

**غـافـل کـه شـعــلـه هـاش بـســوزاند کـاخ ظـلـم گــر آتـشـی بــه خـــرمـــن آزادگــان گـرفـت**

**اکـــرم بـه خـون پــاک تـــو ســوگـنــد، یـاد تــو شـد شعـله ای و در دل پـیـرو جـوان گـرفت**

**یــاری بـــه آن ســپـیـدۀ خـونـیـن قـســم تــو را نـــام بـــلـــنـــد زنـدگـی جــاویــدان گــرفــت**

**یـــاران پـس از تـــو، بـــه راه تـــو مـیـرونــــد شــرمنده آنکه راه بر ایــن کاروان گــرفــت**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**مـتـن بـخـوانـش گـرفـتـه شـده تـوسـط آقـای م**

**بار دیگر نام همیشه ماندگاران تاریخ سیاسی افغانستان، بخصوص روشنفکران و آزادیخواهان، که تن به ذلت و اسارت ندادند، در یاد و خاطر بازماندگان شان زنده گردید. بازماندگانی که از نبود عزیزان خود بنا به شناختی که از ماهیت سیاسی، عملکرد اداری و وابستگی و مزدوری حزب نام نهاد "خلق" و سوسیال امپریالیزم شوروی آگاه و مطلع بودند و از وضعیت سیاسی و موقف اجتماعی مردم و کشور خود، که مورد تجاوز و چپاول متجاوزین قرار گرفته واقف؛ اما بنا به داشتن یک پیوند خونی و تسلسل عواطف انسانی، امید به بودشان بسته بودند که انتشار لیست اخیر نقطۀ پایانی بر امید شان گذاشت.**

**من و خیلی زیاده از من ها، جزء همین ماندگاران و داغ دیده گانیم که سی و پنج سال است با سوال بی پاسخ مواجه هستیم. سوالی که همیشه ذهن ما را می آزارد، قلب ما را می خراشد و وجدان ما را نا آرام می سازد، روح ما را خدشه دار ساخته، اما احساسات و پیوند خونی ما را ناچار به انتظار ساخته است. که ایشان کی بودند؟ به کدامین گناه به چنین سرنوشتی دچار شدند؟ که می توان در یک کلام گفت: انسان هایی بودند پاک نهاد و رهایی طلب که به جرم داشتن انسانیت و روحیۀ آزادیخواهی و تسلیم ناپذیری توسط نا انسانهای اسارت گر به میدان مرگ و نابودی کشانیده شدند. نا انسانهایی که حق کرامت انسانی را به ایشان قائل نشدند و وقت و مجال سوال را نداشتند که مرتکب چنین اعمال وحشیانه، ددمنشانه و غیر انسانی که نمایانگر شقاوت فکری و سقاوت ذاتی شان بود، شدند.**

**اگر به لیسـت انتشـار یافتۀ کشـتار جـمعی حزب نامنـهاد "خلق" نگاهی عمیق و دقیق بر مبنای فهم و وجدان انسـانی**

**داشته باشیم، خواهیم دید که حزب نامنهاد "خلق" بدون سوال و جواب و محاکمه، ایشان را قربانی هوس های غیر انسانی و خودکامگی های سیاسی خود نمودند تا به قدرت و سلطه گری خود استحکام بخشند و مجری اهداف توسعه طلبانۀ روسها در منطقه گردند. هیچ عقل سلیم و بدن سالمی حکم نمی کند که چنین طبقه بندی سیاسی را سرهم نمایند، طبقه بندی ای که معیارها و چهره های سیاسی نداشته و غیر ازینکه اتهامی باشد علیه ایشان که ایشان را نیست و نابود کنند تا گره گشای عقده ها و عقده مندی های خود در منطقه از نگاه سیاسی شوند. ناکاراترین، ضایع ترین، فاشیست ترین، خونخوار ترین، غدارترین حکمروایان تاریخ عمدتا دست به چنین اعمال جنایتکارانه میزنند و حزب نامنهاد " خلق" بخشی ازین نوع حکومت های دست نشانده و مزدور را در تاریخ کشور رقم زد، و تاریخ گواه برین مدعاست.**

**یاد و خاطره جانباختگان مان گرامی و راه شان پر رهرو باد!**

**مـتـن سـخـنـرانـی آقای ب.**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**به آرزوی سربلندی افغانستان باثبات و یکپارچه و به امید سعادت همه مردم مظلوم و رنج دیدۀ این سرزمین.**

**عرض سلام و احترامات صمیمانه دارم خدمت جمع شما عزیزان و بزرگواران و نهایت سپاس دارم از کمیتۀ برگذاری 7 قوس که این محفل را تدارک دیده است.**

**امروز وقتی برای فریاد مظلومیت مردم خود بلند شده ایم باید خیابان ها پر از انسان می بود. ولی متاسفانه همان شور و شعف و عشق درونی ای که در درون مردم ما بوده از بس سالیان طولانی کسی به فریاد آنها لبیک نگفته آهسته آهسته رو به سرد شدن رفته. این وضع برای مان بسیار ناگوار است. اما جمع عزیزانی که اینجا می بینیم صدای بزرگ کدرهای عظیمی از جوانان، روشنفکران، تحصیل کردگان و نخبه گان اجتماعی مردم ما هستند. اگر روزی یک نفر هم در داخل افغانستان بمانیم، فریاد عدالت خواهی و فریاد حقانیت مردم را سر خواهیم داد.**

**قبل از هر صحبتی من این را میخواهم بگویم که ارزش قایل شدن به فریاد های مظلومانۀ شهدای عزیز ما و انعکاس آن در این محفل به هیچ وجه به معنی کم بهاء دادن به آن انسانهایی که درین دوران نیک اندیشیدند و نیک عمل کردند نیست. همچنان به هیچ وجه به معنی نادیده گرفتن دست آوردهایی که در داخل افغانستان حاصل گردیده است نیز نمی باشد. اما شکی نیست که کشتار بیرحمانه هزاران انسان مظلوم و بی دفاع این سرزمین، ویرانی هزاران خانه ای که هنوز اثار تخریب شان در شهر و ده پیداست و هزاران درختی که امروز هنوز بعد از سی و چند سال بوی سوختگی میدهد و هنوز بوی باروتی که از مشام جمع ما و شما پیداست، قبرستانهایی که از اطراف این شهر فراتر رفته است و هزاران هزار جنایت نابخشودنی دیگر و جفاهای بیش از حد گذشته، همه تراژیدی های بزرگی است که در دل تاریخ خونبار افغانستان هرگز به فراموشی سپرده نخواهد شد.**

**من گلویم بغض گرفته، چون پیش روی خود دو نفر از عزیزانی را می بینم که خیلی وقت است به ایشان سر نخورده ام و اگر اشتباه نکنم یکی جناب ... صاحب است و دیگری ... هستند. من بسیار به یادم است که در ایام جوانی بودیم و اینها دو برادر داشتند که یکی راشد جان نام داشت و یکی بسم الله جان، من دقیقا فکر میکنم که بین صنوف هشتم و دهم بودیم که اینها به دست جلادان رژیم گرفتار شدند و من شاهدم که سالیان سال پدر و مادر به داغ آنها گریه کردند و تا امروز شاید آثاری از آنها به دست اینها نیفتاده باشد. هیچوقت آن چهره و سیمایشان را فراموش نمیکنم. من دوستان زیادی را به یاد دارم که سیمای آنها، عملکرد آنها، صداقت آنها، متانت آنها، همیشه و همیشه در میموری های ذهن من خطور میکند و هیچوقت خودم را قانع کرده نمیتوانم که چطور انسانهائی آمدند بدون جرم اینها را به قربانگاه بردند و در زیر خاک ها مدفون کردند. من دقیقا یادم است که سرپرست پروژۀ فامیلی های نساجی بودم نزدیک دارالمعلمین، آنوقت پوهنتونی در این شهر نبود. آنجا نشسته بودم که یک بچه که از زنده جان بود، از سر امتحان در آنجا دویده آمد و گفت که چندین تن از دوستان ما را از سر امتحان گرفتند و بردند و ما سراغ هریک شان را که گرفتیم پیدا نکردیم. آنها در دل خاک ها پوسیدند و هیچ کس فریاد عدالت خواهی آنها را در درون مملکت بلند نکرد.**

**ما رنج های روحی و زخم های قلبی نهایت فراوانی داریم که من فکر می کنم بحث در مورد آن ها در درون این جلسات گنجایش نخواهد داشت.**

**شهدای ما سند افتخار افغانستان هستند. شهدا همیشه زنده اند. مقوله ای است که میگوید: " شهید قلب تاریخ است" من همیشه به ذهنم خطور می کند که تاریخ دست و پا تنه اش به کجاست که قلبش باشد؟ یکمقدار که عمیق شدم دیدم که یک انسان چی وقت می میرد، یک انسان ممکن ضربات مغزی ببیند، ممکن است فلج شود، ممکن است دست خود را از دست بدهد، چشم خود را از دست بدهد، اما هیچوقت ما او را مرده تلقی نمیکنیم. ولی وقتی که قلبش ایستاد میگوییم که فلانی مرد!**

**شهید قلب تاریخ است. وقتی شهید فراموش شود قلب تاریخ ایستاد میشود و دیگر آن تاریخ رمقی نخواهد داشت. درینجا از جمع عزیزان شهید ما نام برده می شود. درینمورد من هم خاطرات زیادی دارم. واقعیت این است که هویت ما در درون افغانستان همانند رمان لشکری از شهدا است.**

**من گاهی شنیده بودم که مجید کلکانی را وقتی که کشته بودند گفته بود :**

**« عقاب زخمی ام و میتوانی ام کشتن ولی محال بود لحظه ای کنی رامم »**

**این است سند آزادگی! این است فریاد آزادمنشی!**

**من با رستاخیز بزرگ از نزدیک معرفی نبودم. شنیدم در عید قربان وقتی برای او عیدی میبرند پرزۀ کاغذی نوشته میکند و چنین مینویسد:**

 **این نه عیدی است، عزاست مرا**

**این نه عید قربان است**

**که گوسفند وطن زیر تیغ خصمان است!**

**هلا که عید من امروز نیست چون قربان**

**شوم پی وطن، آن روز عید قربان است**

**مرا به جامه عیدی مبین دلم خون است**

**درون خانه عزا و بیرون چه آرام است**

**این است فریاد شهدای راستین افغانستان! این است آنهائیکه هویت خود را، آزادگی خود را، اندیشه خود را به قدرت نفروختند! به پول نفروختند! و به پای زورمندان نیفتادند.**

**امروز هر قلبی که برای افغانستان می تپد، با قلب ما پیوند ناگسستنی دارد. امروز هر صدا، از هر انسان، از هر گوشه ای ازین مملکت که برای وحدت و یکپارچگی، برای عدالت اجتماعی، و برای سعادت مردم افغانستان بلند شود، با صدای ما یکی است. امروز هر حرکتی از هر تیپ و تبار و هر تفکری که برای آرامش مردم افغانستان و برای آسایش فقیر مردان و فقیر زنان رنج دیده افغانستان در هر گوشه افغانستان شروع شود با ما همخوانی و هم سوئی دارد. این است امروز شعار ما. ما باید بدانیم آنهائیکه به مردم خویش و به سرزمین خویش مصدر خدماتی گردیده اند و افتخاراتی آفریده اند، هیچوقت دنبال زراندوزی نرفتند، دنبال رفاه و آسایش شخصی نرفتند. بیداد و ستم نکردند و دست به معامله گری نردند.**

**مردم افغانستان در چندین دهه، در درون مناسبات پر فراز و نشیب و پر از رنج افغانستان رسالت خود را اداء کرده اند. اما این رهبران بزدل و ترسو، رهبران وابسته و رهبران معامله گر بودند که عزت و شرف و حیثیت و وقار مردم ما را صدمه زدند. مردم ما را از یک بحران به بحران دیگر بردند و دایم فقر، وقاحت و بدبختی به مردمان ما به ارمغان آورده اند. بدبختی ما این است که ما امروز بعد از سالیان سال با تمام صدماتی که افغانستان دیده هنوز شخصیت های برخاسته از دوران بحران، هنوز کسانی که نطفه های تشکیلاتی آنها در سر میز استخبارات بیرون بسته شده و تمام منابع وجودی و تشکیلاتی شان از استخبارات بیرون تامین میشود، خمیر مایۀ سیاست و اداره افغانستان هستند. هنوز اینها در ویترین استخبارات جهان و منطقه چیده شده اند و در هر شرایط بیرون میشوند، باز رنگ آمیزی میشوند و باز شکل و قیافه اینها عوض میشود و باز بر ما حکمروائی میکنند. این بدبختی ما مردم افغانسـتان اسـت. کسـانیکه هـرکدام ده ها چهره و ده ها رنگ و روی دارند. مافیای قدرت در افغانستان امروز نه دین می شناسد نه قوم میشناسد و نه وطن!**

**اینها هر کدام هفت تا چپن در پس خانه ها قایم دارند. منافع قدرت و ثروت شان که در جائی ایجاب کرد چپن قومی به دور خود میکنند، و مردم را انگیزه های قومی میدهند، انشقاق و افتراق قومی ایجاد میکنند. باز که منافع شان ایجاب کرد، چپن منطقوی به دورشان است و باز مردم را به نوع دیگری در رویاروئی به جان هم می اندازند. باز که منافع شان صدمه دید، یکدم چپن مذهبی می پوشند، یکدم چپن لسانی می پوشند. اینها هستند که دایماًعامل بدبختی مردم افغانستان هستند.**

**امروز مردم افغانستان باید بدانند، که ما از هر طیف و تباری که هستیم، از هر قوم و هر ملیتی که هستیم، به هر لسانی که صحبت میکنیم، با هر تفکری که هستیم، نیاکان ما در یک روند طولانی تاریخی بنابه هر علت یا بالاجبار یا بالاختیار در جغرافیای بزرگی که امروز افغانستان نام دارد سکنا گزین شدند. ما وارثین آنهاییم، امروز این جغرافیا مربوط به همۀ ماست. ما در درون این جغرافیا تاریخ مشترک داریم، ما فرهنگ مشترک داریم، ما افتخارات مشترک داریم، ما فراز و نشیب های مشترک داریم، ما پیوندهای مشترک داریم، اعتقادات مشترک داریم و پیوندها و اعتقاداتی داریم که میخواهیم پایدار بماند. امروز مردم افغانستان باید فریب مافیای قدرت و مافیای استخبارات منطقه و جهان را نخورند. امروز ما در داخل افغانستان منافع مادی و معنوی مشترک داریم، برای کسب این منافع باید ما صدای مشترک داشته باشیم، باید حرکت مشترک داشته باشیم، باید دیدگاه مشترک داشته باشیم، تا کی ما باید در عذر و زاری در پشت تلویزیون ها نگاه کنیم که فلان قدرت می آید و فلان قدرت میرود. این سند را امضاء کنید بسیار خوب است، اگر این سند امضا نشود من قهر میکنم، من مهاجر میشوم!!!**

**تا وقتیکه ما اقتدار ملی ایجاد نکنیم و تا جاییکه ملت افغانستان جایگاه ملی خود را پیدا نکند، همین آش است و همین کاسه! از پایگاه ها که صحبت به عمل می آید کسی نیست پرسان کند که وقتی پایگاه به فلان جا میزنند حجم این پایگاه چند است؟ صد متر مربع، هزار متر مربع؟ یا این پایگاه برابر به جغرافیای منطقه است؟ درین پایگاه چقدر عسکر جایگزین می شود؟ چه نوع سلاح ها و تجهیزاتی میخواهند جابجا کنند؟ چند متر در زیر زمین و چند متر در روی زمین؟ بخاطر اینکه ما اقتداری از خود نداریم. امریکا نه به خواست ما آمده و نه صرفاً به خواست ما میرود.**

**امروز روز گرامیداشت از شهدای بزرگ افغانستان و گرامی داشت از آرمان شان است. ارواح شهدا در داخل افغانستان وقتی خوشنود میشود که یک وحدت و همبستگی واقعی داشته باشیم. دایم شکست و بدبختی ما در افتراق و چندگانگی ماست و این زنگ خطری است که امروز هر لحظه در داخل افغانستان صدا میکند.**

**اگر منتظرید که ارباب قدرت، زر و زور برای ما کاری بکند چیزی بدست نمی آید. دایم می بینیم که رژیم ها تغییر میکند یک جلاد، جلاد دیگری را که خون هزاران نفر را ریخته مورد عفو قرار می دهد. مگر از وارثین شهدا در مورد این عفو کردن ها پرسان شده است؟ این عفو کردن ها طبق کدام اصول و قوانین است؟ تمام کسانیکه سالیان سال در داخل افغانستان دست به انواع رذالت و آدم کشی و قتل وقتال و بی عدالتی زدند همانها امروز پشت تریبون ها ایستاده اند و داد از عدالت اجتماعی می زنند. فساد پیشه گانی که سرمایه های ملی را چپاول کردند، امروز می آیند، پشت تریبون ها ایستاد میشوند و صحبت از اصلاحات میزنند. اما مردم بدبخت و بیچاره و محروم افغانستان از پشت شیشه تلویزیون ها صدای اینها را گوش میدهند و اشک میریزند.**

**من وقت شما عزیزان را بیشتر ازین نمی گیرم. شاعر میگوید: « ای مادر وطن پسرانت نمرده اند.» در داخل افغانستان هنوز وجدان ها زنده اند. در داخل افغانستان هنوز غرور و شهامت موج میزند. امیدواریم که افغانستان روزی آن مسیر واقعی را که در آن هم وحدت ملی و هم عدالت اجتماعی و هم فردای با سعادت مردم افغانستان تامین گردد، به همت شما بزرگواران و عزیزان و جوانان غیور و آگاه امروز افغانستان بدست بیاورد و به پیش برود.**

**درود مجدد بر شهدا، سلام مجدد بر شما عزیزان!**

**السلام و علیکم**

**مـتـن سـخـنـرانـی اسـتـاد ص.**

**نخست از جوانان عزیزانی که با همت خود این روز تاریخی را، روز 7 قوس را، که امیدوار هستم همیشه به عنوان یک روز تاریخی بقاء داشته باشد، برگذار کرده اند تشکر می نمایم. امیدوارم کمیتۀ 7 قوس بتواند همه ساله این روز را هرچه با شکوه تر برگذار نماید. در ضمن از دوستان و عزیزانی که درین محفل شرکت دارند تقاضا می نمایم که اگر حرفهایم طولانی شد مرا به بزرگواری خویش ببخشند.**

**دوستان عزیز!**

**چرا 7 قوس؟ بخاطر اینکه حقانیت روز 7 قوس را تثبیت نموده باشیم، ناگزیر هستیم کمی به عقب برگردیم. تاریخ جامعۀ ما واقعیت های تاریخی را ثبت کتیبه های خارائین خود کرده است. از کجا باید آغاز کنم؟**

**میخواهم از یک دورۀ سیاه و استبداد حاکم بر جامعه خود، که نظام سیاسی حاکم بر کشور کاملا مطلقه بود و با پشتیبانی استعمار همه دهان ها را می دوخت و همه سرها را می برید و کسی جرات نمییکرد که حرفی بر ضد این نظام استبدادی به زبان بیاورد. نظامی که انسانها را شقه شقه می کرد، شکم های شان را پاره می کرد و تیل داغ می نمود، شروع نمایم. این دوره، زمان استبداد عبدالرحمن خانی بود. چرا چنین بود؟ این بخاطری بود که واقعیت عینی نظام از رهگذر اقتصادی – سیاسی و اجتماعی چنین چهره ای را طلب میکرد. این چهره باید قهار می بود و چنین هم بود. اما اینچنین نظام استبدادی متکی به استعمار دیر نمی پاید. حتی فرزندش که حتما با خواسته های پدر همنوائی ها و همسوئی هایی داشت، نتوانست جلوی افکار و اندیشه های آزاد منشانه را بگیرد. به یاد دارند دوستان عزیز ما که اینجا حضور دارند که در زمان حبیب الله خان فرزند عبدالرحمن خان جنبش مشروطه خواهان پا به عرصه وجود گذاشت و توده های مردم خواستار استقلال کشورشان شدند. و بالاخره روزی در تاریخ ما فرار رسید که سلطانی که از وارثین عبدالرحمن مستبد و حبیب الله خواست مردم را تا حدی لبیک گفت، خواست استقلال از چنگال استعمار را. ولی آیا این استقلال یک استقلال واقعی بود؟ نه هرگز نه. استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی نمیتواند یک استقلال کامل و واقعی باشد و طول عمرش تثبیت شود. در واقع امان الله خان که موجود دربار بود و فاصله وسیعی با مردم و با توده ها و زحمتکشان داشت، جرئت و شهامت آنرا نمی توانست داشته باشد که بینش و راه پیشروی علمی را از خود کند و در عمل پیاده نماید.**

**توطئه های استعماری استعمار انگلیس و نیروهای مزدور آن مردم و سرنوشت مردم را به بازی گرفتند و بجای امان الله خان چهره دیگری قدرت سیاسی را غصب کرد. آن چهرۀ واقعا خیلی خشن و دارای تعهداتی با استعمار، نادر شاه بود. مردم نادر شاه را به حیث نادر غدار می شناسند. طول عمر نادر غدار خیلی کم بود و علتش هم این بود او قابل تحمل نبود. یک پسر جوان وجود او را تحمل نمیکند و او را از بین می برد. ولی متاسفانه پشت سر آن جوان کدام آمادگی لازم سیاسی وجود نداشت که از آن عمل شجاهانۀ جوان استفادۀ لازم ببرد. نظام سلطنتی موروثی ادامه پیدا کرد. طفلکی قایم مقام سلطنت شد، ولی کسانی که حکومت می کردند و واقعاً حاکمیت را در دست داشتند، کاکاهایش بودند، از جمله کاکاهای مستبدش هاشم خان. یکبار دیگر مردم ما و کشور ما، در یک تاریکی وحشت بار یک نظام ستمکار و بیدادگر قرون وسطایی قرار گرفت. اما باز هم می ببینیم تاریخ در حرکت است، همه چیز در حرکت است هیچ چیزی در حالت سکون نمیتواند باشد. ناگزیر میشوند شخص دیگری بنام شاه محمود خان را به حیث گماشته دربار علم نمایند و تحفه ای ررا بنام دموکراسی برای مردم پیشکش نمایند. ولی آیا چنین چیزهایی می تواند حیثیت یک تحفۀ واقعی را داشته باشد و سبب نجات جامعه و مردم شود؟ نه، هرگز نه. این دموکراسی ظاهری چه مدتی دوام می نماید؟**

**تاریخ گواه است که با براه افتادن جنبش دموکراتیک دورۀ هفت شورا بالاخره سلطنت و همه سیاسیون وابسته به آن تصمیم می گیرند که گلیم این دموکراسی ظاهری را جمع کنند. به عوض شاه محمود "دموکرات" یک شخصیت مستبد دیگر توظیف می گردد. نام او قبلا سردار دیوانه گذاشته شده بود، سردار داود دیوانه. اما کارنامه های سردار داود دیوانه در بر گیرندۀ پلان گذاری های پنج ساله بود. این پلان گذاری ها یک نظام اقتصادی را رشد داد، نظام بورژوازی کمپرادور را.**

**جامعۀ ما در زمان عبدالرحمن خان دارای یک نظام فئودالی و استعماری بود و در زمان امان الله خان به مرحلۀ دیگری وارد گردید، یعنی مرحلۀ نیمه مستعمره – نیمه فئودالی . اما در زمان سردار داود این پدیده به آن حدی رسید که جامعه ما دیگر واقعاً یک جامعۀ نیمه فئودالی - نیمه مستعمره گردید. از طرف دیگر پس از سپری شدن تقریباً یک دهه از عمر استبداد داود خانی بار دیگر ساز دموکراسی به صدا در آمد و دورۀ دموکراسی کذایی ظاهر خانی از راه رسید. درین زمان از یک طرف حاکمیت استبدادی فئودالی مقداری گلیم خود را جمع کرد و از طرف دیگر بورژوازی کمپرادور وابسته به سوسیال امپریالیزم گسترش یافت که خود زمینه ساز کودتای داود خان گردید و در پی آن کودتای 7 ثور، کودتای ننگین 7 ثور به وقوع پیوست.**

**ولی در طول این مدت، از زمان امان الله خان تا کودتای هفت ثور، همانطوری که صحبت کردیم، جنبش کماکان به حیات خود ادامه داد. برای نخستین بار یک شخصیت، که البته یک شخص منفرد بود و از خود کدام تشکیلات نداشت، یعنی عبدالرحمن لودین قد علم نمود. بعد در دوره شورا، هفت شخصیت انقلابی دیگر عرض اندام کردند. فقید عبدالرحمن محمودی توانسته بود جمعی را به دور خود گرد آورد و کمیته ای بسازد و تدریس کند. اما عبدالرحمن محمودی از زندان نیمه جان به خانه فرستاده شد، یعنی نتوانستند تحملش کنند و وقتی به خانه رسید با زندگی وداع کرد. او کسی بود که در حقیقت توسط دربار کشته شد. وقتی دربار درک کرد که دیگر نمی تواند زنده بماند اجازه داد که به خانه اش بمیرد.**

**مقطع تاریخی دیگری، دهۀ چهل است. بسیاری از عزیزان و دوستان به یاد دارند که در دهۀ چهل، جنبش وسیع در طیف های گوناگون با افکار و اندیشه های مختلف پا به عرصه وجود گذاشت و سلطنت هم با ارائۀ یک دموکراسی کذائی این جنبش ها را تا حدی مجاز دانست و میدان داد ولی از جانب دیگر نخواست که عناصر واقعی انقلابی تا آخر رشد نمایند و تا آن حدی بین مردم جای پای پیدا کنند که برای دربار خطرناک باشد. درین دوره برای اولین بار حزبی پا به عرصه وجود گذاشت. حزب دموکراتیک "خلق". فریبکاری بزرگی در پشت این نام گذاری وجود داشت. از جملل عناصر مرکزی این حزب یکی آقای کارمل بود. این شخص از جملل کسانی بود جمله کسانی که در دورۀ هفت شورا عامل دولت بود و برای بدام انداختن انقلابیون کار می کرد. اما توده ها، مردم و روشنفکران انقلابی ما هوشیار بودند و آماده بودند که در مقابل حزب مذکور یک خط انقلابی واقعی را ارائه نمایند. در راس همه آنها شخصیت بزرگی قرار داشت. زنده یاد اکرم یاری.**

**امروز به نام او افتخار میکنیم. دوستان! چرا امروز کمیتۀ 7 قوس ایجاد میشود؟ به خاطر اینکه شمع وجود این راد مرد، این پیش کسوت و این شخصی که به جز مردم خود و به توده ها، هیچ وابستگی ای به هیچ قدرتی استعماری جهانی نداشت، در چنین روزی توسط کودتا چیان هفت ثوری، در زمان حاکمیت حفیظ الله امین جلاد، خاموش گردیده است.**

**این جانباختل راه انقلاب و مردم در نوشته های خود از غرض پرولتاریا سخن می گوید، غرضی که بی غرضی شخصی و عین غرض اجتماعی است، نه تنها برای مردم افغانستان بلکه برای تمامی بشریت.**

**او شخصی بود که همیشه علیه غرض شخصی قرار داشت. و خواستش این بود که در اصل، غرض شخصی باید نابود شود. اکرم یاری از لحاظ خانوادگی به یک خانوادۀ متنفذ محلی تعلق داشت ولی افکار و اندیشه ها و عملکردهای اجتماعیش کاملا در تخالف با آن تعلق خانوادگی قرار داشت. اما اکرم یاری یگانه جانباختۀ راه انقلاب و مردم نیست. هزاران انسان انقلابی و انسان واقعی آزادی طلب توسط رژیم دست پرورده و مزدور سوسیال امپریالیست ها که محصول کودتای 7 ثور بود، به کشتارگاه ها برده شدند و زنده زنده به گور شدند. یک لیست 12 هزار نفری در زمانی که امین غدار به قدرت رسید به وزارت داخله آویزان شد ولی رژیم تحمل نداشت که مردم لیست مذکور را ببینند. به همبن جهت این لیست به سرعت جمع گردید.**

**یک تعداد از کسانی که امروز در لیست نام شان بیرون شده است، در آن زمان هنوز زنده بوده اند. آنها در زمان حفیظ الله امین به کشتارگاه برده می شوند. اکرم یاری هم از جملۀ کسانی است که تا 7 قوس 1358 زنده بوده اند و در آن روز از بین برده شده اند.**

**زمانی که لیست 4500 نفری توسط سفارت هالند، که به وسیلۀ یکی از افراد شبکه جاسوسی آن زمان "اکسا" ترتیب شده بود، افشاء میگردد، نام اکرم یاری نیز بیرون داده میشود. اما او را صرفا به نام اکرم یاری معلم می کشند. چرا؟ بخاطر اینکه جرئت نمی کنند او را با هویت سیاسی اش معرفی نمایند؟ اما در هر حال وقتی این لیست بیرون شد، روز جانباختن اکرم یاری، این شخصیت انقلابی کشور ما، که در تخالف خونین با کودتای هفت ثور و باداران سوسیال امپریالیست کودتاچیان هفت ثوری قرار داشت، مشخص گردید. بنابرین روز 7 قوس یعنی روز جانباختن اکرم یاری به عنوان روز جانباختگان جنبش انقلابی افغانستان معین گردید.**

**حالی ببینیم این روز را در چه روزگاری تجلیل میکنیم؟ آیا آنچه که از آنها برای ما مانده و شعارهای شان که همۀ دیوارها را گرفته می تواند برای ما قابل حمل باشد؟ واقعیت امروزی ما خیلی درد آور است، به خاطر اینکه روزو روزگاری یک لک و پنجاه هزار نفر بخاطر تایید این خط و رهبری بیرون می شدند، ولی امروز که از آنها بزرگذاشت میکنیم، و آنهم در یک مکان سربسته، چند نفریم؟ آیا از صد نفر یک نفر هم می شویم؟ این را به خاطری می گویم که جای خیلی تاسف و خیلی درد است. ولی چیزی که برای ما احساس شهامت و احساس نفرت و انزجار در مقابل دشمنان این کشور واین مردم زجر دیده برای ما می دهد و ما از آن احساس غرور می کنیم این است که ما کماکان خط را نگه داری می کنیم و هرگز فراموش نمیکنیم. این بدان مفهوم است که شعلۀ برافروخته شده را نباید گذاشت که خاموش شود و ما کاملا امیدوار هستیم که می توانیم این کار را انجام دهیم.**

**در روزگاری که ما بسر می بریم لویه جرگه هایی دایر می گردد که برای فروش استقلال و آزادی کشور دعوت می گردند. عزیزان من! ما یک وقت شاگرد مکتب بودیم و تاریخ می خواندیم. می خواندیم که یک صفحه سیاه و نفرت انگیز در تاریخ ما وجود داشت، صفحۀ حاکمیت یک مزدور بیگانه . شاه شجاع! اما بعد از کودتای 7 ثور تعداد این شاه شجاع های نفرت انگیز، بیگانه پرست و مزدور به چه حد رسیده؟ برای ما، ریش سفیدان ما و پدران ما می گفتند که چند پادشاه گردشی را دیده اند. زمانی به اصطلاح امیر شهید بود، بعد از او امان الله خان بود و بعد از او هم نادر خان. یعنی سه پادشاه گردشی. حالا فکر کنید تعداد این پادشاه گردشی ها به چه حدی رسیده؟ چه تعدادی ازین پادشاهان خون آشام بر این ملک و مردم ستم کرده و این وضعیت تا چه زمانی ادامه خواهد داشت؟ جالب این که امروز همین ها برای ملک و ملت اشک تمساح می ریزند.**

**من یکبار دیگر از شما دوستان معذرت میخواهم که اگر حرف هایم طولانی شد خسته نشوید. چند کلمه دیگر هم میخواهم عرض کنم. خیلی درد آور است که ما میخواهیم خانۀ خود را توسط کی ها نگهبانی بکنیم؟ توسط دشمن دیروزی خود، توسط دشمن تاریخی خود و توسط دشمن امروزی خود. امروز شخصیتی داد و فریاد بلند میکند که های وای اگر این سند بردگی امضاء نشود، اگر شما آنها را در کشور خود با ارتش خون آشام شان نپذیرید سرنوشت شما چی میشود؟ این کشور تاریخ گذشته هم دارد؟ تا حال هیچ سلطانی، هیچ شاه مستبدی، چنین عمل زننده، چنین عمل شرم آور مرتکب نشده بود. آنکه که سیاهی تاریخ بود، شاه شجاع بود، ولی یک مردانگی داشت. او گفته بود و اعتراف کرده بود که جز یک مزدور چیزی دیگری نیست. گفته بود که من کسی نیستیم که حیثیت داشته باشم و در رابطه به مردم خود و کشور خود صحبت داشته باشم. مردم افغانستان شما از میهن تان، از هستی تان و از تاریخ تان دفاع کنید. ولی آیا این مزدوران کنونی هیچکدام شان چنین شهامتی از خود نشان داده اند که برای مردم بگویند از یک مزدور توقع نداشته باشند و برای شان بگوید که خودتان از مردم تان و از میهن تان دفاع کنید؟**

**آن شخصیت های نام نهاد منفور ذلیل که برای یک قدرت اشغالگر میگویند که شما به لحاظ خدا نروید که ما تباه میشویم و نابود میشویم، چه شخصیتی می توانند داشته باشند؟ من از عزیزان یک سوال میکنم. اگر شما خانه ای دارید و فامیلی دارید و برای حفاظت از آن نه از دشمن تان، بلکه حتی از برادر کلان تان تقاضا می کنید که من توانائی حفاظت از خانه ام را ندارم، شما این مسئولیت را به عهده بگیرید، باید برای جوابش برایتان چی باشد؟ حتما جوابش این است که تو حق داشتن این خانه و این فامیل را نداری. وقتی که کسی از خانه و فامیل خود حفاظت کرده نتواند، چطور به خود اجازه میدهد که بگوید من خانه و فامیل دارم؟!**

**ما واقعا از چنین وضعیت دردآوری خیلی نفرت داریم. ولی امروز برای ما یک خوشی دست میدهد. امروز درین جا کسانی حضور دارند که در قبال کشور خود و مردم خود تعهد دارند. یک حرف دیگر را هم می خواهم بزنم. جامعه ای که دران همۀ مردم درد دیده و رنچ دیده اعم از زن و مرد دست همدیگر را نگیرند و یک مشت محکم نشوند، ممکن نیست که آن جامعه روی خوشی و راحتی و روی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را ببیند.**

**پس تقاضای ما از همۀ مشترکین، از همه کسانیکه درین محفل شرکت کرده اند، از خواهران، از مادران، از پدران، از فرزندان و از همه تقاضای ما این است که تلاش کنیم یک مشت محکم شویم و به دهان آن موجوداتی که یک لحظه هم به فکر خانه خود، میهن خود و مردم خود نیستند، بکوبیم. ( کف زدن های پر شور)**

**با تشکر از شما حاضرین ، از شما عزیزان ، از شما دوستانی که ثابت کردید که وطن خود را و مردم خود را دوست دارید.**

**تشکر ( کف زدن های پر شور)**

**اشـعـار دکلمه شده توسط گردانندۀ محفل**

**تو اى ستارۀ خونين**

**غروب زندگى تو**

**طلوع روشن خورشيد در دل فرداست**

**غريونعرۀ تو مصرع رهايى را**

**براى فردا خواند**

**و عاشقانه ترين نغمه هاى آزادى -**

**كه از لبت بر خاست**

**چه چامه ها كه بر انگيخت در دل دوران**

**به نيش خنجرفرياد و زخم كارى تو**

**دل دريده و خونبار مرگ گلگون است**

**صداى رزم تو در جاودانگى پيوست**

**تو اى ستاره ء خونين ز اوجگاه غرور**

**درين كرانه نگه كن**

**شفق بياد تو گل كرده در نگاه سحر**

**گل اميد تو بشگفته در طلوع فجر**

**بر آن درخت تناور ، به جنگل تاريخ**

**كه زخم هاى تنت خوشه خوشه گلبارست**

**پرنده ها همه آوازه خوان رزم تو اند**

**هنوز مى شنوم از باد نعرهء هاى ترا**

**كه عاشقانه ترين مصرع شهادت را**

**سرود مى خوانى**

**بگوش حادثه ها ،**

**در گذاشتن و رفتن**

**تو اى شهيد وفا !**

**صداى گرم تو در بيکرانگى جاريست**

**صفاى ياد تو در جاودانگى جاريست**

**بسوگ تلخ تو خون گريه ميكند توفان**

**نواى داد تو فرياد جاودان زمان**

**تو اى ستارۀ خونين !**

**كه رسته در تن تو خوشه هاى تازه زخم**

**غروب زندگى تو طلوع خورشيد ست .**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ای خـفـتـگان گــور سـیــاه فـرامـشـی ای مـردگـآن بـسـتـر مـتـروک خــامــشی**

**خـاکسـتـر فـــتـاده بــه دامــان انـــزوا سـرکـن شـراره ای و بـرافـروز آتـشـــی**

**ای مــوج هـای خـفـتـۀ دریــای انقـــلاب وی آسـمــان تــیــرۀ تـآریـخ را شــهــــاب**

**ای خواهر و برادرزحمتکش ای رفــیـق برخیز هموطن که دگر نیست وقت خــواب**

**ای ملت بخون تپیدۀ دیر فـغـــــان و درد شـاهیـن پرشکستۀ کوهپـایـه های ســـرد**

**بــار دیـگـر بـه رسـم نـیـاکـان نـامـــــدار پـرکـن فـضـای شـهر ز هـنـگامۀ نــبــرد**

**ساقی ز بسکه ریخت بساغر شراب صبر مـا را بسـر هوای دگر زین شراب نیست**

**زانو زدن بپای ستمــگر ثـواب نــیـســت راهـی بـجـز اعادۀ یـک انـقـلآب نیـسـت**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**پدر بر کشته من گریه کمتر کن**

**که من با خون خود شستم ز خود گرد حقارت را**

**که من در سنگر پیکار هستی ساز دشمن سوز**

**برای آنکه مظلومم**

**برای آنکه صد قرن است کز محصول و رنج خویش محرومم**

**شکستم بند و زنجیر اسارت را**

**پدر بر کشته من گریه کمتر کن**

**که چون من صد چمن نورسته گلبن را**

**سرانگشت پلید دشمنان توده پرپر کرد**

**چو صدها**

**پسر را بی پدر،و**

**پسرها را جدا از دامن پر مهر مادر کرد**

**به مرگ مادرم سوگند**

**به پیروزی بی تردید خلق یاورم سوگند**

**که من فرزند خوش نام تو بودم مرد و مردمخواه**

**به درد و رنج زحمت پیشه گان آگاه**

**به خون خویش پروردم، هزاران لاله در صحرا**

**پدر، ای زندۀ افتاده در مرداب**

**به پاس انتقام کشته گانت سر بگیر از خواب**

**بیا، با موج پیش آهنگ فرزندان خود**

**این همسنگران من**

**به سوی مرز دشمن حمله فرما شو**

**مرا دریاب به دریا شو**

**نمیدانی که دیگر عصر جنبش هاست**

**و خورشید سیاه عمر خونخواران**

**سراشیب زوال خویشتن پویا است**

**نمیدانی درفش سرخ آزادی**

**ز خون سرخ مردم رنگ میگیرد**

**چه باک!**

**ای هم نبردان من**

**ای هم سنگران خلق**

**که از جمع شما رفتم!!**

**که اگر پرده های گوشم**

**از غرنده آوازی که میگفتند**

**"خروشان باد رزم خلق**

**نگون بادا لوای دشمنان تودۀ مظلوم تهی گشته "**

**ولی از گور غمناکم**

**همیش این گفته برخیزد**

**چه فخر افزاست مرگی کو برای توده خونین شد**

**نمردم ، زنده ام من**

**زنده جاوید**

**درخشان در سپهر خاطر خلق کبیر خویش**

**چون خورشید**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**هرگز از مرگ نهراسیده ام**

**اگرچه دستانش از ابتذال شکننده تر بود.**

**هراس من باری همه از مردن در سرزمینی ست**

**که مزد گورکن**

**از آزادی آدمی**

**افزون باشد.**

**جستن**

**یافتن**

**و آنگاه به اختیار برگزیدن**

**و از خویشتن خویش بارویی پی افکندن**

**اگر مرگ را از این همه ارزشی بیش تر باشد**

**حاشا حاشا که هرگز از مرگ هراسیده باشم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**شـعـر ارسـالـی یـکـی از رفـقـا بـرای مـحـفـل**

**فـــرهـــنـــگ یــــاری**

**دسـتـت بــده ای کـارگـــر در دســت دهــقــان بشـکـن طـلســم ظـلـم و این زنـجـیـر و زنـدان**

**چــون مــا یـقـیـــن داریـم، مـی آیـد بــهــاری بگـذار تـا خـوش خـوش خـرامـد این زمسـتان**

**بـــا دشـمـنـان خـلـق گـویـیـد، آی دشـــمـــن! مــا یــک وطــن داریـــم، امـــا ســـر فـــراوان**

**سـر مـی دهـیـم و تــرس ســر دادن نـداریـــم از روز اول بـسـتـه ایــم ایــن عـهـد و پـیـمـان**

**تـــا خــــلــــق را از بـنـدهـا آزاد ســــازیـــــم هـسـتـیـم با ظـــلــم و سـتـــم دسـت و گـریـبـان**

**گــویـیـد بـــا چـوب و طــنـاب دار، از مـــــــا هــرگــز نــمــی مــیــرد مــرام ســـرفـــروشـان**

**آزادی و آزادگـــــــــــی را پــــاســــداریـــــــم در راه آزادی فــــدا گـــــردد بــســـی جـــــــان**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**گـفـتـم کــــه هــرگـــز تـرس سـر دادن نــداریـــم ما عادت آقا بله گفتن نداریم**

**مــا را بــجـــز آزادگــی انــدیـشـه ای نـیـســـــت جز رزم، ما را کار و کسب و پیشه ای نیست**

**مــا ســر بـه کـف داریـم تـا وقـت رهــــــایــــــی هرگز ندارد این هدف از ما جدایی**

**تـا وقـتـی ایـن مـیـهـن اسـیـر دشـمـنـان اســــت این مشعل و این شعله و این کاروان است**

**هرگز نشد این شعله و این شمع خاموش تاریخ میداند، نخواهد شد فراموش**

**ما ظلم را، تبعیض را مردود گوییم ترفند را، تسلیم را مردود گوییم**

**باور بجز آزادگی با رزم مان نیست میهن به اهریمن سپردن عزم مان نیست**

**ما مرزهای این وطن را پاسبانیم ما خارِ چشم هرکدام از دشمنانیم**

**در جوی خون سرخ، یاران آرمیدند با خون شان عزت برای ما خریدند**

**ما وارثان راه آن آزادگانیم مسئول راه سرخ رنگ کاروانیم**

**این کاروان عشق را راه دراز است اما همیشه جانفشانی ها نیاز است**

**\*\*\*\*\*\*\*\***

**دیدیم ما یک عمر درد و بیقراری اشک و فغان و ناله ها و آه و زاری**

**خوردند خلق خسته خون و غم همیشه جاریست تا امروز هم این درد جاری**

**اینک پر پرواز باید مثل شاهین سخت است بودن چون کبوتر یا قناری**

**اصلن چرا وقتی شغالان داره جولان هر فرد این میهن نمیگردد شکاری؟**

**باید بپا خیزیم با طرح نوینی باید شغالان را دهیم اینک فراری**

**با طرح نو، فکر نو و دنیای بی درد هر فرد این میهن شود مانند یاری**

**دنیای بی درد و ستم، دنیای آزاد برپا شود تا خلق یابد رستگاری**

 **دستت بده ای کارگر در دست دهقان فرهنگ یاری، راه یاری، عشق یاری**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**صحبت کوتاه اختتامیۀ توسط گردانندۀ محفل**

**هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق**

**ثبت اســت در جـریـدۀ عـالـم دوام مـا**

**یاد جانباختگان آزادی وبرابری گرامی وراهشان پررهروباد!**

**در پایان باز هم تاکید می کنیم که بیایید درد جانکاه نبودن پیش قراولان دنیای نوین آزادی و برابری همچون استاد اکرم یاری، استاد عبدالاله رستاخیز، پویا، مجید، سرمد و صدها کادر برجسته جنبش چپ و هزاران مبارز جانباختۀ جنبش چپ را با تداوم راه سرخ و انسانی آنان، متحدانه به انرژی مبارزاتی تبدیل نماییم.**

**به امید چنین روزی! ختم محفل امروزی را اعلام میکنیم.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**شعارها و اشعاری که در پارچه های محفل به رشته تحریر در آمده بود.**

* **محفل ویژه یادمان جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور**
* **یاد و نام تمامی به خون خفتگان راه آزادی گرامی باد!**
* **مردم زحمتکش افغانستان کشتار بیرحمانه فرزندان شانرا توسط سازمان استخباراتی (اگسا) {1357 و 1358} به شدت محکوم میکنند!**
* **فرزندان این خطه را کشتند، اما غافل ازین که هزاران فرزند دیگر متولد گشته و راه شان تحقق استقلال - آزادی و عدالت اجتماعی است!**
* **گور خونین عزیزان به تو آواز دهد ---- شعله ائی را که فروزان شده خاموش مکن!**
* **مادرم بر مرگ بی تابوت فرزندت منال ---- باش یکدم روز تجلیل شهیدان میرسد!**